

تسخیر شده

邪崇

邪崇

— 大圓子◎著 —

©晉江大圓子

تسخیر شده

The Haunted

نویسنده: دایوان زی

مترجم: دختری با ماسک شیشه ای

این کتاب دارای 140 فصله

برای اطلاعات بیشتر به کانال مترجم ملحق شین!

https://t.me/lotus_sefid



تسخیر شده



HTTP://Illustration// by R2

لطفا این ترجمه رو هیچ جای دیگه ای کپی نکنید و تنها از همین آدرس ها

اون رو دریافت کنید.

سایت myanimes.ir

myAnimes@

شما میتونین برای خرید کتاب ها از طریق کانال مترجم هم اقدام کنید!

این اثر متعلق به مای انیمه است به عنوان مترجم، مجوز پخش یا کپی یا انتشار

و چاپ کتاب رو بدون اجازه خودم نمیدم... لطفا رعایت کنید! خرید این

کتاب مدرکی برای استفاده های نامشروع شما نیست!

فصل یازدهم: هم خانه

چی یان به احتمالات معصومانه ای می اندیشید. مثلاً اولین چیز یکه به ذهنش آمد خاطره واضحی از پله ها بود که آن موجودات او را پرت کردند و جای نقاط کوچکی روی بدنش باقی مانده بود.

هرچند او بهت زده بود زیرا اصلاً بطری خاکسترها را از گردنش در نیاورده و آنها کاملاً تاثیر گذار بودند مدرکش هم محافظت کامل از او در برابر شبح دانشگاه بود. چه موجودی توانسته بود به بدنش دست بزند وقتی خاکستر ییه بینگجی را با خود داشت؟

با این حال وقتی نقاط این سالها را بهم وصل میکرد میدید که در این ماه چطور خوب خوابیده اما با احساس سستی بیدار میشد دیگر نمیتوانست بی خیال بماند. او تمام شب بیدار بود گوش بزنگ مانده و مراقب تمام حرکات اطرافش بود با این حال چیز عجیبی رخ نداد.

روز بعد تصادفاً آخر هفته بود وقتی صبح شد، بدون فوت وقت، چی یان آماده شد و به سمت معبد راه افتاد. وقتی به آنجا رسید، قلبش فرو ریخت زیرا شنید راهب جانگ و شاگردش به شهرشان برگشته اند و شانس بازگشت آنها فعلاً خیلی کم است.

چی یان آشفته بود. او قبلا به دیدن معبدهای همسایه رفته بود و آنجا بیشتر از اینکه کسی برای کمک پیدا شود کلاهبردار وجود داشت. بعلاوه با تجربیات قبلی میدانست تنها راهب جانگ میتواند کمکش کند.

کارکنان معبد که اضطرابش را دیدند و میدانستند او از افرادیست که همیشه به آنجا می آید به او پیشنهادی دادند: «ما اینجا یه راهب جدید داریم... راهب لیو. ایشون اعتبار خوبی هم دارن ... میتونی از ایشون سوال کنی.»

از روی ناچاری، چی یان فکر کرد پرسش از راهب لیو ضرری ندارد پس سریعا موافقت کرد به دیدنش برود.

راهب لیو قد بلند، لاغر و میانسال بود از راهب جانگ جوانتر به نظر میرسید. چی یان از همان نگاه اول میتوانست بگوید دیدگاهی جدی و رک دارد. اولین سوالش از چی یان هم این بود: «با چه مشکلی روبرو شدین!؟»

حالتش شبیه کارآگاهی که میخواهد پرونده ای را حل کند نبود. چی یان کمی فکر کرد و گفت: «این ماه قبض برق خیلی خیلی زیاد شده.»

بعد تفاوت ها را شرح داد. هنوز در میانه راه توضیحات بود که راهب جانگ حرفش را برید: «خب، باید بری دفتر خدمات عمومی رو بررسی کنی. چرا اینجا هستی؟ بگو اونا بیان و بفهمن مشکل کجاست. شاید کسی داره ازتون برق میدزده.»

چی یان مضطربانه درباره نشان های روی بدنش برای او گفت.
راهب لیو نگاه عجیبی به او انداخت و گفت: «مرد جوون، شما تنها زندگی
میکنی درسته!؟»

چی یان سرش را تکان داد.

«من قبلا با مواردی شبیه مشکل شما روبرو شدم. شما باید بری بیمارستان
... هممم ... هرچند شاید اینا اصلا فایده ای نداشته باشه، زیادی داری خودتو
سرکوب میکنی واسه همین توی رویا همه چیو رها میکنی و بهتره زودتر یه
معشوقه واسه خودت گیر بیاری.»

چی یان واقعا از معنای سخنان راهب لیو خجالت کشید. احساس شرمندگی و
اضطراب شدیدی داشت. راهب زیرکانه او را تمسخر میکرد که این نشانها کار
خودش بوده و در خواب این کارها را کرده؟ این راهب اصلا عقل نداشت!

چی یان دیگر چیزی نپرسید احساس میکرد راهب لیو نمیتواند جواب قابل
قبولی به او بدهد ولی برایش ثابت شد جایی که دردسر نیست شر بپا میکند.
بعد حرفهای راهب جانگ را بیاد آورد و گفت: «..... قبلا راهب جانگ بهم
گفت خاکستر یه نفر دیگه رو با خودم حمل کنم. من فقط ترسیده بودم این
روش اثرشو از دست داده باشه.»

او میخواست از راهب لیو بپرسد اگر این روش دیگر اثر ندارد خودش را برای

عواقبش آماده کند اما انتظار نداشت که راهب لیو دوباره مواخذه ش کند و حرفش را ببرد.

راهب لیو با اخم گفت: «کی بهت گفته همچین عمل ناپسندی رو انجام بدی؟ اصلا همه چی به کنار خودت فکر نمیکنی همراه داشتن خاکستر یه نفر دیگه برات بدشانسی میاره؟ براش تو خونه هم محراب قرار دادی؟ اگه توصیه منو میخوای سریعا برو و خاکسترها رو برگردون، اون لوح روح رو هم از توی خونه ت بردار.»

چی یان، با دو سوال اولش شدیدا از پاسخ های راهب لیو ناامید شده بود، اصلا قصد نداشت توصیه اش را عمل کند و از شر خاکسترها خلاص شود. بدون خاکسترهای ارباب سوم، می دانست که در ماههای گذشته ممکن بود چندین بار کشته شود.

وقتی چی یان نادانی راهب را دید، تصمیم گرفت آنجا را ترک کند. راهب لیو با نیت خوب، سعی کرد دوباره نصیحتش کند: «مرد جوونی مثل تو باید مغزشو درگیر علم و دانش کنه نه همچین خرافاتی!!»

هرچند راهب لیو هیچ کمکی به او نکرد ولی حرفهایش باعث تسلی چی یان بودند. احتمالا مشکل برق هم یک مورد ماورالطبیعه نبود و او باید خدمات برقی را بررسی میکرد. درباره آن نشانه های روی بدنش هم صورت

چی یان سرخ شده بود.....

هرچند فکر نمیکرد کسی باشد که دست به چنین اقدامی بزند ولی داشت به این احتمال فکر میکرد که شاید ناخودآگاه این علامت ها را روی بدن خودش بوجود آورده است. بعد به این فکر کرد که بعضی از مردم در خواب راه می رفتند پس این مورد هم نمیتوانست چیز غیر محتملی باشد.

هرچند برای چند روز بعد چی یان هنوز درگیر این موضوع بود و وقتی دیگر اتفاقی نیفتاد آرام گرفت. خستگی و سستی های صبحگاهانه ش نیز کاهش یافته و با شگفتی فکر میکرد شاید زیادی خسته بوده و پیش از تعطیلات سال نوی چینی از خودش کار کشیده است.

خیلی زود حواس چی یان به چیز دیگری پرت شد—داییش از او خواست به شهر شیمینگ برگردد تا تعطیلات را همراه آنان باشد.

گرچه داییش تنها فامیلی بود که داشت، آنها خیلی با هم صمیمی نبودند و او فکر میکرد برای خودش و زن داییش خیلی زشت میشد که او درست روز سال نوی چینی به آنجا برود. بعلاوه که زن داییش میخواست برای برادرزاده ش و چی یان قرار ترتیب بدهد. بهمین دلیل اینبار اصلا نمیتوانست بی خیال ماجرا شود.

فقط فکر این نوع قرار گذاشتن هم چی یان را آشفته میکرد.

اما در انتها، نتوانست به آنجا نرود. پدر بزرگ و مادر بزرگش آنجا دفن شده بودند. از آنجایی که آنان او را بزرگ کردند این احساس مسئولیت را در وجود خودش میدید که برای تعطیلات به دیدارشان برود.

چی یان قصد داشت روز پنجم حرکت کند. یک شب آنجا بماند روز بعدش کار را بهانه کند و برگردد. زن دایی و داییش امکان نداشت او را مجبور به ماندن کنند.

در گذشته، مادر بزرگش برای سال نو غوغای بزرگی براه می انداخت، تمام خانه را تزئین میکرد و دایی و خانواده اش را مجبور میکرد برای مهمانی شام خودشان را برسانند. چی یان که با این سنتها بزرگ شده بود تحت تاثیر آنها قرار داشت و با اینکه الان تنها زندگی میکرد هیچ وقت خانه را کثیف نگه نمیداشت و همیشه چهره ای عید مانند به آن میداد.

مادر بزرگ چی یان عادت داشت نشان های «خوش اقبالی» را در روز سال نو در خانه نصب کند. چی یان هم این رسم و سنت را ادامه داد. چینی ها باور دارند که نشان کامیابی و اقبال، خوش شانسی را به خانه آورده و بداقبالی را دور میکند.

همانطور که چی یان نشانه را روی در جلوی خانه نصب کرده بود به این امید که کمکش کند تا اشباح را از خودش دور کند ولی همین که در را پشت

تسخیر شده

سر خود بست بادی وزید و گوشه نشان به هوا پرید. هر چند این خیلی مشخص نبود مگر اینکه شخص میخواست با دقت نگاهش کند.

میگفتند نشان کامیابی را نباید وقی خانواده ای سوگوار بودند روی در بگذارند. چی یان بیشتر باید مراقب این مساله می بود زیرا او همین الان با کسی زندگی میکرد که دوره سوگواری و عزایش نگذشته بود!!

✓ کپی ممنوع

✓ چاپ ممنوع

✓ هر کاری بی اجازه سایت و مترجم ممنوع

تسخیر شده

لیستی از تمام کتابهایی که تا الان به اتمام رسیدن و یا در حال ترجمه

هستن:

Hua Hua You Long

Mo Dao Zu Shi Novel

The Scum Villain's Self-Saving System

Heaven Official's Blessing

در حال ترجمه

Ai no Kusabi

The Haunted

record of the missing sect master

شما میتونین توی سایت مای انیمه نسخه های کامل کتاب ها وهمینطور

نسخه های تکی رو پیدا کنید!

لطفا در صورت کپی شدن کارهامون در هر کانال یا شبکه اجتماعی یا

ورک شاپی بهمون اطلاع رسانی کنید!

https://t.me/lotus_sefid

myAnimes@